

العروة لأهل الخلوة والجلوة

تصنيف

احمد بن محمد بن احمد بياپانكى

معروف به

ملا عبد الله سمانى

متوفى ٧٠٢ هجرى

به تصحيح وتوضيح

نجيب مائل حروى



امارات مولى

سرشناسه : علاءالدوله سمنانی، احمد بن محمد، ق ۷۳۶ - ۶۵۹
عنوان و نام پدیدآور : العروه لاهل الخلوه و الجلوه/ تصنیف احمد بن محمد بن
احمد بیابانکی معروف به علاءالدوله سمنانی؛ به تصحیح
و توضیح نجیب مایل هروی

مشخصات نشر : تهران، موی ۱۳۶۲.

مشخصات ظاهری : ص ۶۴۴

شابک: 978-600-339-022-5

وضعیت فهرست نویسی : فهرست نویسی قبلی

یادداشت : کتابنامه: ص. [۶۳۳] - ۶۴۴؛ همچنین به صورت زیرنویس

شماره کتابشناسی ملی: ۵۶۳۷



انتشارات مولی

تهران: خیابان انقلاب- چهارراه ابوریحان- شماره ۱۱۵۸، تلفن ۰۲۱-۶۶۴۰۰۷۹-نمابر: ۶۶۴۰۰۰۷۹

www.molapub.com • molapub@yahoo.com • Instagram: molapub

العروه لاهل الخلوه و الجلوه • علاءالدوله سمنانی

چاپ اول: ۱۳۶۲ • چاپ دوم: ۱۳۹۵=۱۴۳۷

۱۱۰ نسخه • ۴۳/۲
۹۵

شابک: ۵-۰۲۲-۳۳۹-۶۰۰-۹۷۸ ISBN: 978-600-339-022-5

چاپ و صحافی: نگین

کلیه حقوق مربوط به این اثر محفوظ و متعلق به انتشارات مولی است



۵۵۰۰۰۰ ریال

فهرست مطالب

مقدمه مصحح

- ۱۵ ضرورت سر آثار علاء الدوله سمنانی
- ۱۷ نقدی بر چهره مصحح
- ۲۶ از قبا و سلاح و خرقه سلاح
- ۲۷ نقد و بررسی العروة لاهل الخلوة والجلوة
- ۲۸ علاء الدوله در باره سیرت نجات (عج)
- ۳۵ علاء الدوله در باره ابن عربی
- ۳۷ مکتوب عبدالرزاق کاشانی به ابی العروة
- ۴۲ جواب علاء الدوله به عبدالرزاق کاشانی
- ۴۶ ترجمان العروة
- ۴۸ معرفی نسخه ها و شیوه کار مصحح در تصحیح العروة
- ۵۰ نمونه های عکسی از نسخ العروة

بخش اول

العروة لاهل الخلوة والجلوة

(متن فارسی)

- ۶۱ دیباچه مؤلف
- * باب اول: در اثبات واجب الوجود، و وحدانیّت و نزاهت ذات و صفات و کیفیت صدور
- ۶۷ افعال از صفات فعلی
- * باب دوم: در توفیق دادن میان اقوال مختلفه
- ۹۹ قابل اول: آنکه گوید خدای، تعالی، موجب بالذات است
- ۱۰۰ قابل دوم: آنکه گوید خدای، تعالی، فاعل مختار است
- ۱۰۱

- ۱۰۲..... قایل سوم: آنکه گوید وجود عین ذات است
 ۱۰۵..... قایل چهارم: آنکه گوید وجود نه عین ذات است و نه غیر ذات
 ۱۰۷..... قایل پنجم: آنکه گوید وجود عرض است
 ۱۰۹..... قایل ششم: آنکه گوید وجود غیر ذات است
 ۱۱۰..... قایل هفتم: آنکه گوید وجود عرض عام است
 ۱۱۱..... قایل هشتم: آنکه گوید حق تعالی منزّه است از ماهیت و مائیت
 ۱۱۲..... قایل نهم: آنکه گوید خداوند را ماهیت است
 ۱۱۳..... قایل دهم: آنکه گوید خدای تعالی معدوم چیزی تواند بود
 ۱۱۳..... قایل یازدهم: آنکه گوید خدای تعالی معدوم هیچ چیزی نیست
 ۱۱۴..... قایل دوازدهم: آنکه گوید خدای تعالی را هیچ صفات نیست
 ۱۱۵..... قایل سیزدهم: گفتار متشبهه
 ۱۱۶..... قایل چهاردهم: گفتار مجزیه
 ۱۱۷..... قایل پانزدهم: گفتار بدر نه
 ۱۱۹..... قایل شانزدهم: آنکه گوید ناجبر است و نه قدر، نه تشبیه است و نه تعطیل
 ۱۲۰..... قایل هفدهم: آنکه گوید نقل این موجودات است
 ۱۲۰..... قایل هجدهم: آنکه گوید عمل آن بسط حقیقی و فیض دهنده بسایط نسبی است
 ۱۲۱..... قایل نوزدهم: آنکه گوید اصلح امور بر حسب واجب است
 ۱۲۲..... قایل بیستم: آنکه گوید هیچ چیز بر خدای تعالی واجب نیست
 ۱۲۵..... قایل بیست و یکم: آنکه نفی رؤیت حق می کند
 ۱۲۶..... قایل بیست و دوم: آنکه اثبات رؤیت می کند
 ۱۲۹..... قایل بیست و سوم: آنکه گوید فسخ در کلام خدا جایز نیست
 ۱۲۹..... قایل بیست و چهارم: آنکه گوید نسخ در کلام خدا جایز است
 ۱۳۴..... قایل بیست و پنجم: آنکه گوید خداوند داناست به کلیات، نه به جزئیات
 ۱۳۵..... قایل بیست و ششم: آنکه گوید خداوند داناست به کلیات و جزئیات
 ۱۳۹..... قایل بیست و هفتم: آنکه گوید ایمان مقلّد درست نیست
 ۱۳۹..... قایل بیست و هشتم: آنکه گوید ایمان مقلّد معتبر است
 ۱۴۱..... قایل بیست و نهم: آنکه گوید کفر کافر به ارادت حق تعالی نیست
 ۱۴۲..... قایل سی ام: آنکه گوید کفر کافر و اسلام مؤمن به ارادت حق تعالی است
 ۱۴۸..... قایل سی و یکم: آنکه گوید استطاعت پیش از فعل است
 ۱۴۸..... قایل سی و دوم: آنکه گوید استطاعت بعد از فعل است
 ۱۵۱..... قایل سی و سوم: آنکه گوید استطاعت با فعل است

- ۱۵۸..... قابل سی و چهارم: آنکه گوید اسم عین مستی است
 ۱۵۸..... قابل سی و پنجم: آنکه گوید اسم غیر مستی است
 ۱۵۹..... قابل سی و ششم: آنکه گوید اسم نه عین مستی است و نه غیر مستی
 ۱۶۰..... قابل سی و هفتم: آنکه گوید قرآن سخن مخلوق نیست
 ۱۶۱..... قابل سی و هشتم: آنکه گوید قرآن محدث است
 ۱۶۱..... قابل سی و نهم: آنکه گوید مدلول الفاظ کلام حق است
 ۱۶۲..... قابل چهلگانه: آنکه گوید قرآن مکتوب است در لوح محفوظ
 ۱۶۷..... قابل چهل و یکم: آنکه گوید هیچ کس غیب نمی داند مگر خدای تعالی
 ۱۶۸..... قابل چهل و دوم: آنکه گوید انبیا و اولیا و حکما غیب می دانند به وحی و الهام
 ۱۶۹..... قابل چهل و سوم: آنکه گوید اوضاع شرعیه از وضع انبیاست
 ۱۷۱..... قابل سی و چهارم: آنکه گوید عالم قدیم است
 ۱۷۴..... قابل چهل و پنجم: آنکه گوید عالم مسبوق به زمان است
 ۱۷۴..... قابل چهل و ششم: آنکه گوید اسم قدیم نامی است از نامهای خدای تعالی
 ۱۷۵..... قابل چهل و هفتم: آنکه گوید ارواح پیش از اشباح بوده
 ۱۷۷..... قابل چهل و هشتم: آنکه گوید روح با بدن حادث می شود
 ۱۷۸..... قابل چهل و نهم: آنکه گوید تغلب اعیان رواست
 ۱۷۸..... قابل پنجاهگانه: آنکه گوید تغلب اعیان محال است
 ۱۸۰..... قابل پنجاه و یکم: آنکه گوید روح انسانی داخل بدن است
 ۱۸۱..... قابل پنجاه و دوم: آنکه گوید روح در اجزای بدن است
 ۱۸۱..... قابل پنجاه و سوم: آنکه گوید روح نه در خارج بدن است و نه در داخل
 قابل پنجاه و چهارم: آنکه گوید تنعم و تألیف جسم بعد از خرابی بدن محلول
 ۱۸۲..... شهادی است
 ۱۸۳..... قابل پنجاه و پنجم: آنکه گوید تنعم و تألیف روح راست است
 ۱۸۴..... قابل پنجاه و ششم: آنکه گوید بازگشت چیزی که معدوم است محال است
 ۱۸۵..... قابل پنجاه و هفتم: آنکه جایز می دارد زنده شدن ارواح بشری را
 ۱۸۶..... قابل پنجاه و هشتم: آنکه گوید عالم و علم و معلوم یک چیز است
 ۱۸۶..... قابل پنجاه و نهم: آنکه گوید عالم و علم و معلوم یک چیز نیست
 ۱۸۶..... قابل شصتگانه: آنکه گوید صادر نمی شود از یکی مگر یکی
 ۱۹۳..... قابل شصت و یکم: آنکه گوید فعل حق تعالی قدیم نیست
 ۱۹۵..... قابل شصت و دوم: آنکه گوید فعل حق تعالی قدیم است
 ۱۹۶..... قابل شصت و سوم: آنکه گوید ایمان غیر اسلام است
 ۱۹۶..... قابل شصت و چهارم: آنکه گوید ایمان و اسلام یک چیز است

- ۱۹۷..... قابل شصت و پنجم: آنکه گوید ایمان عبارت است از معتقدات قلبی
 ۱۹۸..... قابل شصت و ششم: آنکه گوید ایمان حاصل می شود از نور علم
 ۱۹۸..... قابل شصت و هفتم: آنکه گوید ایمان زیادت و نقصان می شود
 ۲۰۲..... قابل شصت و هشتم: آنکه گوید هیچ خلاء نیست
 ۲۰۲..... قابل شصت و نهم: آنکه گوید خلاء ثابت است از برای ثبوت ملایکه در آسمانها
 ۲۰۳..... قابل هفتاد گانه: ایضاً آنکه گوید خلاء نیست
 ۲۰۵..... قابل هفتاد و یکم: آنکه گوید صحابه افضل اند از تابعین
 قابل هفتاد و دوم: آنکه گوید روا باشد که در آخر الزمان یکی از صحابه
 ۲۰۶..... فاضل تر باشد
 قابل هفتاد و سوم: آنکه گوید ملایکه فاضل تر اند از آدمی
 ۲۰۶..... قابل هفتاد و چهارم: آنکه گوید آدمی فاضل تر اند از ملایکه
 قابل هفتاد و پنجم: آنکه گوید اخص آدمی افضل اند از اخص ملایکه
 ۲۰۷..... قابل هفتاد و ششم: آنکه گوید انبیا معصوم اند مطلقاً
 ۲۰۹..... قابل هفتاد و هفتم: آنکه گوید روایت که انبیا معصوم نباشند
 ۲۰۹..... * باب سوم: در تقسیم مفردات و در بیان انواع و حصص و چگونگی ظهور ممکنات
 ۲۱۳..... اندر بیان آنکه عقل باریت است از جوهر مقارن
 ۲۱۴..... اندر بیان آنکه قلم سایه و فیض الهی است
 ۲۱۶..... اندر بیان و شناخت فیض
 ۲۱۷..... اندر آنکه شناخت جوهر صورت و ماده نیست، مگر بعد از ظهور کرسی
 ۲۲۰..... اندر بیان و شناخت مرغبات
 ۲۲۲..... اندر تعریف لطیفه قالبی
 ۲۲۹..... اندر تعریف لطیفه نفسی
 ۲۲۹..... اندر تعریف لطیفه قلبی
 ۲۳۰..... اندر تعریف لطیفه سری
 ۲۳۰..... اندر تعریف لطیفه روحی
 ۲۳۰..... اندر تعریف لطیفه خفی
 ۲۳۰..... اندر تعریف لطیفه حقی
 ۲۳۱..... اندر تعریف لطیفه انانیّت
 ۲۳۱..... اندر بیان بدن مکتسب
 ۲۳۲..... اندر بیان حدیث گُنت کثراً مَخْفِیاً
 ۲۳۳..... اندر شناخت جوهر نفس
 ۲۳۶..... اندر آنکه دو عنصر آب و هوا در جوهر ماده بودیعت نهاده شده

۲۳۸.....	اندر بیان آنکه هر امری به اصل خود باز می گردد.
۲۳۹.....	اندر بیان اجتناس و انواع موالید ثلاثه
۲۴۰.....	اندر بیان آنکه آدمی مخصوص و مطلوب بود در آفرینش
۲۴۱.....	اندر شناخت تن و روح آدمی
۲۴۳.....	اندر بیان آنکه حق، تعالی، هیچ چیز به باطل نیافریده
۲۴۵.....	اندر بیان آنکه قرآن نجم نجم به محمد (ص) فرود آمده است
۲۴۷.....	اندر بیان آنکه اگر کسی حقیقت قرآن در نیافته، بروی باد تقلید امامان
۲۴۷.....	اندر بیان فرا رسیدن لطیف به چیزی کثیف
۲۴۷.....	اندر بیان افلاک کواکب
۲۴۹.....	اندر بیان حرکات افلاک
۲۵۱.....	اندر بیان عروج حضرت مصطفی (ص) در شب معراج
۲۵۳.....	اندر بیان حقایق
۲۵۳.....	اندر بیان حقایق لای تجزی
۲۵۴.....	اندر بیان حدس باران
۲۵۴.....	اندر بیان علم نجم
۲۵۶.....	اندر بیان شفاف بر افلاک
۲۶۰.....	اندر بیان عالم صغیر و عالم کبیر
۲۶۴.....	* باب چهارم: اندر تنزیه واجب الوجود
۲۶۵.....	اندر ابطال اتحاد
۲۶۷.....	اندر ابطال حلول
۲۶۷.....	اندر ابطال تناسخ
۲۷۱.....	اندر ابطال تناسخی که مهتکان اهل اسلام بر آنند
۲۷۵.....	اندر شناخت مباحی
۲۷۸.....	* باب پنجم: فی النبوات والولایات
۲۷۸.....	اندر بیان نبوت، سلطنت و ولایت
۲۸۱.....	اندر شناخت رسول
۲۸۱.....	اندر بیان اولوالعزم
۲۸۱.....	اندر بیان خاتم الانبیاء
۲۸۲.....	اندر شناخت ولی مرشد
۲۸۳.....	اندر شناخت علمای دین محمدی
۲۸۳.....	اندر بیان آنکه ولی متصرف ظاهر و باطن است
۲۸۴.....	اندر شناخت اهل شقاوت و اهل سعادت

۲۸۶.....	اندر بیان اختلاف طبقات آدمیان
۲۹۲.....	اندر بیان آنکه قوت ولایت در نبی همچون قوت بلاغت است در صبی
۲۹۳.....	اندر بیان وجوب متابعت از انبیا و اولیا
۲۹۹.....	* باب ششم: در بیان صراط مستقیم
۲۹۶.....	فصل اول: اندر شناخت صراط مستقیم و اشاره به سرگذشت خود
۳۱۲.....	فصل دوم: اندر شناخت طریقت صوفیان و اشاره به سیر و سلوک خود
۳۳۶.....	فصل سوم: مناظره علاءالدوله با شیطان نفس
۳۵۲.....	فصل چهارم: در ارکان قصر ولایت
۳۵۷.....	رکن اول: طهارت
۳۵۸.....	رکن دویم: صبر
۳۵۸.....	رکن سوم: تقوی
۳۵۸.....	رکن چهارم: احسان
۳۶۷.....	اندر بیان طبقات اقطاب
۳۶۷.....	اندر شناخت نضر و خصم او

بخش دوم
العروة الذهبية: الحلوة والجلوة
(متن عربی)

۳۹۰.....	* الباب الاول: فی اثبات وجوب وجود و نزاهته و صفاته
۴۰۵.....	* الباب الثاني: فی اقوال المختلفة
۴۰۶.....	القائل — بآن الوجود عين الذات
۴۰۸.....	القائل — بآن الوجود غير الذات
۴۰۸.....	القائل — بآن الوجود لا غير الذات
۴۰۹.....	القائل — بآن الوجود عرض
۴۱۰.....	القائل — بآن الوجود عرض عام
۴۱۱.....	القائل — بتنزيه الحق تعالى
۴۱۱.....	القائل — بآن لله ماهية
۴۱۲.....	القائل — بآن المعدوم شيء
۴۱۲.....	القائل — بآن المعدوم ليس بشئ
۴۱۲.....	القائل — بتعطيل الصفات

٤١٢	القائل - بالتشبيه
٤١٣	القائل - باستواء الرحمن على العرش
٤١٣	القائل - بالجبر المحض
٤١٣	القائل - بالقدر
٤١٥	القائل - بأن لا جبر ولا قدر ولا تشبيه ولا تعطيل
٤١٦	القائل - بأن العقل أول الموجودات
٤١٦	القائل - بأنه آخر البسائط الحقيقية أول الجواهر
٤١٦	القائل - بأن الاصلح واجب على الله
٤١٧	القائل - بأن ليس شئ واجباً على الله
٤١٩	القائل - بنفي الرؤية
٤١٩	القائل - باثبات الرؤية
٤٢٠	القائل - أن النسخ لا يجوز
٤٢١	القائل - بواز النسخ
٤٢٥	القائل - بأنه تمام المقلد غير معتبر
٤٢٥	القائل - بأنه تمام إيمان مقلد
٤٢٧	القائل - بأنه كفر وسكاف وإسلام المسلم بإرادة الله تعالى
٤٣٢	القائل - بأن الاستطاعة مع العمل
٤٣٥	القائل - بأن الاسم غير المستثنى
٤٣٥	القائل - بأن الاسم لأعين المستثنى
٤٣٥	القائل - بأن القرآن المكتوب في مصاحفنا
٤٣٦	القائل - بحدوث القرآن
٤٣٦	القائل - بأن مدلوله كلام الله
٤٣٦	القائل - بأن هذا القرآن المكتوب في مصاحفنا مكتوب على لوح محفوظ
٤٣٩	القائل - بأن لا يعلم الغيب إلا الله
٤٣٩	القائل - بأن الانبياء والاولياء يعلمون الغيب
٤٤٠	القائل - بتقديم العالم
٤٤١	القائل - بأن العالم مسبوق بزمان
٤٤١	القائل - بأن القديم الذي هو اسم صفة من اسماء صفات الله تعالى
٤٤٣	القائل - بحدوث النفس مع البدن
٤٤٣	القائل - بجواز قلب الاعيان
٤٤٤	القائل - باستحالة التقلب
٤٤٤	القائل - بأن الروح والنفس ستمها ماشيت داخله في البدن الشهادى

٤٤٤	القائل - بأنّ الرّوح خارجة
٤٤٤	القائل - بأنّها لاداخلية ولاخارجة
٤٤٥	القائل - بتنعّم الجسم وتآلمه بعد خراب البدن
٤٤٥	القائل - بأنّ التّنعّم والتّآلم للرّوح
٤٤٧	القائل - بأنّ اعادة المعذوم محال
٤٤٧	القائل - بجواز اعادة الارواح البشريّة
٤٤٧	القائل - بأنّ العالم والعلم والمعلوم شئ واحد
٤٤٧	القائل - بأنّ المعلوم غير العالم
٤٤٧	القائل - بأنّ لا يصدر من الواحد الا لواحد
٤٥١	القائل - بأنّ الايمان غير الاسلام
٤٥١	القائل - بأنّ الايمان والاسلام شئ واحد
٤٥١	القائل - بأنّ الايمان عبارة عن المعتقدات
٤٥٢	القائل - بأنّ الايمان الذي يحصل من نور العلم
٤٥٤	القائل - بأنّ الخلأ
٤٥٤	القائل - بأنّ الخلأ ثابت لثبوت الملائكة
٤٥٤	القائل - بأنّ الخلأ بحث يدلّ فيه جسم
٤٥٥	القائل - بأنّ الملائكة افضل من الانسان
٤٥٥	القائل - بأنّ الانسان افضل من الملائكة
٤٥٥	القائل - بأنّ اخصّ الانسان افضل من اخصّ الملائكة
٤٥٦	القائل - بعصمة الانبياء
٤٥٧	القائل - بما قال الله تعالى : وعصى آدم
٤٥٩	* الباب الثالث: في تقسيم المفردات والمرّكبات
٤٨١	* الباب الرابع: في تنزيه واجب الوجود
٤٨٧	* الباب الخامس: في النبوات والولايات
٤٩٦	* الباب السادس: في بيان صراط المستقيم
٤٩٦	الفصل الأوّل: في كيفيّة اطلاعى عن الصّراط المستقيم
٥٠٧	الفصل الثّاني: في علامات صحّة هذه الطريقة
٥١٨	الفصل الثالث: في جوابنا لقاء الشيطان في نفسى
٥٢٦	الفصل الرابع: في الايمان والصبر والتقوى والاحسان وانّها اركان قصر الولاية
٥٤٣	* تعليقات وتوضيحات
٥٨١	* فهرستها:

۵۸۳.....	فهرست آیات قرآن.....
۵۹۳.....	فهرست احادیث، اخبار و اقوال.....
۵۹۳.....	فهرست احادیث مترجم.....
۶۰۱.....	فهرست تعریفات.....
۶۰۵.....	فهرست اشعار فارسی و عربی.....
۶۰۸.....	فهرست اصطلاحات و تعبيرات.....
۶۲۷.....	فهرست نوادر لغات فارسی.....
۶۲۹.....	فهرست اعلام.....
۶۳۳.....	فهرست مشخصات مأخذ.....

www.ketab.ir

مقدمه

اللَّهُمَّ ارْزُقْنَا الْحَقَّ حَقًّا وَارْزُقْنَا اتِّبَاعَهُ؛ وَارْزُقْنَا الْبَاطِلَ بَاطِلًا وَارْزُقْنَا إِخْتِنَابَهُ.

* ضرورت بر آنا، علاءالدوله

«... و آنان بیهنگام و بی‌تابان در کار کردند، و به شهرها فرستادند؛ و خواجگان به جهت هوای نفس و لذت روز دنیا با یکدیگر قسمتهای باطل و بی‌وجه کردند؛ و محصلان در کار کردند، و آنان چون سگان گرسنه در گرد کویها افتادند، و به دریدن پوستین عاجزان مشغول شدند. پس اهل صلاح جلای وطن کردند، وضعیفان پای مال جهانخواران شدند، و اهل بازار به مخرگی عوانان رفتند، و بزرگران به گدائی در افتادند. لشیمان خرابات را معمور کردند. عالمان مدارس را معطل گذاشتند و ترک علم کردند. عابدان صومعه‌ها را دکانین ررق باختند، که ما رازق می‌جوئیم؛ صوفیان ازرق پوشر خانقاهات را هنگامه شیطان ساختند و کفر و قلماش گفتن مشغول شدند که ما معرفت می‌جوئیم. القصه هریک به شومی هوش کس متابعت سلطان بر بستند، و جهان ویران کردند.»^(۱)

سخنان مزبور افغانیست و ناله‌ای، که هر چند در درازای تاریخ پیر تکرار و اثبات عالم بشری بارها و بارها بر زبان قلم و قلم اهل معرفت رفته است، ولی صبغه سوزناک و درد انگیزی که، در ورای الفاظ و عبارات مزبور مشهود است، بوسیله قطب المحققین - علاءالدوله سمنانی - محسوس، و نیز بوسیله همو بر زبان آمده است. عارفی که هموطنانش تا کنون قدر مسلم او را کمتر متوجه بوده‌اند، و کمتر از آن توجه داده‌اند.

من بسنده بر اثر ذوق و کشش درونی چندیست که به مطالعه آثار عرفانی و صوفیانه پرداخته، و بقدر استعداد و بضاعت ناچیز از آثار مزبور بهره برداشته، و دریافته‌ام که: آثاری که عارفان فارسی زبان به زبان فارسی ساخته و پرداخته‌اند، تا نیمه اول قرن ششم هجری، در واقع ترجمه و اقتباس آثاریست که عرفای فارسی زبان عربی‌دان به زبان عربی تألیف و تبویب کرده‌اند. چنانچه تتبع کشف المحجوب هجویری و آثار صوفیانه قطب‌الدین ابوالمظفر عبادی میسن و مؤید این دقیقه است؛ ولی از اواخر نیمه دوم سده ششم و آغاز سده هفتم آثار عرفانی در زبان فارسی با استقلال، تماماً می‌رسد، و همچنان در همین دوره است که تصوف ایرانی بسوی کمال می‌رسد، و بر اثر آن مؤلفات پیران صوفی نیز در زبان فارسی به پختگی و رسیدگی مطلوب و مقبول می‌رسد، بطوریکه آثار فارسی سده هفتم و هشتم عارفان فارسی زبان از نکته و بانه‌های دلنشین و انگیزنده‌ای برخوردار می‌گردد.

نگارنده که از سال ۱۳۰۵ به پاره‌ای از آثار صوفیانه این دوره، اعم از چاپی و خطی، تأمل کرده است، و مشال تبع و تصحیح مؤلفات بزرگانی همچون نجم‌الدین کبری، سعدالدین حموی، سدرالین ترنوی، مؤیدالدین جندی، مجدالدین بغدادی، عبدالرحمن اسفرانی... و علاءالدین سمنانی بوده، اخیراً شبانه روز وقت خود را صرف بررسی امالی و مؤلفات علاء‌الدوله کرده، و عکس نسخ خطی مصنفات او را تهیه دیده و به تصحیح و تنقیح آثار او پرداخته است، و در نظر دارد که آثار فارسی او را، اعم از نثر و نظم، و منجمله امالی و ملفوظات او را به شرح زیر به پیشگاه اهل فضل عرضه بدارد؛ باشد که قدر مسلم این عارف فرونمایه مؤید، تریب قرار بگیرد، و افکار و آرای او، که گاهگاهی در معارضه با آرای سایه گسترش گرفته، اگر محی‌الدین

(۱) نگارنده در سفری که اخیراً به سمنان کرده بود، و غرضش بررسی موقوفات موجود شیخ علاء‌الدوله و دیدن خانقاه صوفیاباد و بازار علاء‌الدوله و خانقاه شیخ محمود مزدقانی بود، با یکی از پیروان با همت و خوش سیرت سلسله فقراء ذهبیه در سمنان آشنا شد به نام آقای علی کاظمی. بافت کهن قسمتی از شهر سمنان و مهمان نوازی آقای کاظمی من بنده را به دوران حیات علاء‌الدوله در سمنان برد. هم آقای کاظمی نگارنده را با آقای سید محمد جعفر باقری، که از ارادت و رزان سلسله فقراء ذهبیه‌اند، آشنا کردند. در تهران چند ساعتی با ایشان دیدار کردم، و از سخنان ایشان در خصوص مذهب علاء‌الدوله بهره گرفتم. عشق به علم و دانش و تحقیق و اخوت و فتوت و جمع کردن میان شریعت و طریقت در میان پیروان این سلسله، چه در ایامی که در سمنان نزد آقای کاظمی بودم و چه ساعتی که در تهران با آقای باقری دیدار کردم، آنچنان رخ می‌نمود که بر بنده دلنشین افتاد. خداشان استوار بدارد و سرفراز.

این عربی عرضه شده، از سوی پژوهندگان معاصربه بررسی و سنجش گرفته شود.

* جلد اول: مشتمل بر العروة لاهل الخلوة و الجلوة، بانضمام متن عربی آن کتاب.

* جلد دوم: شامل رسایل مختصر. همچون سر البال فی اطوار سلوک اهل الحال، سلوة العاشقین و سکه المشتاقین، رساله مقامات، رساله شطرنجیه، فرجة العالمین و فرجة الکاملین، فتح المبین لاهل الیقین، شرح حدیث ارواح المؤمنین، ختام المسک، چهل مجلس و بیان الاحسان.

* جلد سوم: کلیات اشعار فارسی.

* جلد چهارم: احوال، اقوال، آراء، اصحاب و کتابشناسی آثار علاءالدوله.

* نقدی بر چهل مجلس

چهل مجلس در بیان بیانات و ملفوظات فارسی علاءالدوله بعد از العروة دومین رساله ایست که بقیاس دیگر رسایل فارسی او مفصل تر است، و نیز با ارزش تر. در چهل مجلس دقایق و نکات ارزنده ای عنوان شده که در دیگر آثار بازمانده از این دوره نمی توان سراغ آنها را گرفت. این مجموعه است: انتقادات علاءالدوله بر اوضاع اجتماعی، فرهنگی، مذهبی و سیاسی عصری و شناخت نکات صوفیه و برخی از بزرگان تصوف مانند منصور حلاج، جنید بغدادی، ابونصر سراج، محمد غزالی، سعدالدین حمویه، رضی الدین علی لالا، ابن عربی، نجم الدین کبری، مجدالدین بغدادی، اوحالدین کرمانی، و مخالفت با حکمت یونان و نقد برخی از آرای ابن سینا، و انتقاد بر اختلافات مذهبی شیعه و سنی، و دفاع از مذهب اهل بیت، و شناخت بوداییان هندی که در دستگاه مغول با لقب «بخشی» سلطان هلاکو را با خط و آداب کتابت و عقاید بودائی آشنا می کردند، و تعبیر برخی از نکات فقهی و ربوایی پاره ای از آیات قرآنی و مباحث نبوت و ولایت. نیز در این رساله پاره ای از ترکیبیات تازه و آهنگین زبان فارسی دیده می شود که از نظرگاه دستگاه واکان زبان فارسی قابل توجه می نماید، و هیأت عامیانه و تلفظ برخی از کلمات زبان عامیانه مردم سده هفتم و هشتم این رساله قابل توجه است، و سرانجام شناخت نمونه نثر عامیانه فارسی در آن دوره را می توان از طریق این رساله به بررسی گرفت.

اما خواننده ارجمند اطلاع دارد که چهل مجلس باهتمام آقای عبدالرفیع حقیقت در اردیبهشت سال ۱۳۵۸ از طرف «شرکت مؤلفان و مترجمان ایران» بچاپ رسیده است. سوکمندانه باید گفت که چهل مجلس چاپی نه تنها به «چهل مجلس» نمی ماند، بل نسخه ایست مغلو، بی نظم، و مطالب آن در هم آمیخته، با بدخوانیهای مصحح و تصحیحات نادرست. البته تلاشهای کتاب دوستانه فاضل ارجمند - آقای رفیع - بجای خود حائز اهمیت، و تألیفات ایشان بر همگان شناخته شده است، اما تصحیح فنی است سوای تألیف و نیز دقیق تر از آن، نه تنها نسخه یابی و تهیه نسخه های موجود از آن کتاب بر مصحح فرض است، بل دست او در نمودن مطالب و عبارات و کلمات و حروف و حتی نقطه ای از نقوط، بسته است به رشته احتیاط و وسواس، وسواسی حوصله ناب و مت گیر.

باری چهل مجلس چاپی را نه می توان همان مجالس چهلگانه ای بر شمرد که علاءالدوله آن را املا کرده بوده است، و نه می توان آن را «رساله اقبالیه» دانست که امیر اقبال سبستانی تحریر کرده است. نگارنده در این مقال در پی آن نیست که جمیع عقده های کور نسخه چاپی، چهل مجلس را باز نماید، زیرا بزودی رساله مزبور در مجلد دوم از مصنفات و امالی علاءالدوله^۱ باهتمام نگارنده - عرضه خواهد شد؛ اما مواردی را باز می گوید تا در هم آمیختگی، عدم نسخه شناسی و کتابشناسی، بدخوانی و تصحیحات نادرست مصحح نموده شود.

نکته قابل توجه اینست که در تذکرها و فهرس ساختن چهل مجلس به نامهای رساله اقبالیه^۱، رساله مجالس علاءالدوله^۲، و چهل مجلس خوانده شده است. در حالیکه آقای رفیع در مقدمه خود کتابی به نام «رساله اقبالیه»^۳ علاءالدوله نسبت داده اند که بظن ایشان تألیفی است جداگانه^۴. آغاز رساله مزبور را نیز فاضل محترم نقل کرده اند باین صورت: «حکایت منصور حلاج [در افتاد] و اخی علی مصری سؤال کرد که حال او را به مشایخ چه نسبت بوده است؟ شیخ فرمود که: در راه مقامات

(۱) رك: رضات الجنان ج ۲ ص ۲۹۴ - ۲۹۳. کربلانی مطالبی را نزدیک به عبارات مذکور در چهل مجلس نقل کرده است. از جمله قیاس شود این نکته که چرا علاءالدوله از میان مشایخ عبدالرحمن اسفراینی را برگزیده. نیز رك: روضات ج ۲ ص ۲۹۷ قیاس شود با چهل مجلس چاپی ۱۱۶، نفحات ۴۳۸ قیاس شود با چهل مجلس ۱۳۷، طرائق ج ۱ ص ۳۲۲ قیاس شود با چهل مجلس ۱۳۷.

(۲) مقدمه يك نسخه خطی.

(۳) چهل مجلس، بیست و هشت.

است. هر که به سرای درآید.»

در حالیکه رساله مزبور کتابی مستقل و رساله‌ای جداگانه نیست، بل قسمتی از مجلس پنجم همین کتاب چهل مجلس است. در مجلس پنجم از چهل مجلس چاپی صفحه ۱۵ می‌خوانیم و بخوانید: «و بعد از آن حکایت منصور حلاج درافتاد، و اخی علی مصری سؤال کرد که حال او را به مشایخ چه نسبت بوده؟ شیخ قدس سره فرمود که در آن راه مقامات است و احوال. هر کس به سرائی درآید... الخ.»

نیز، همچنانکه، از نام این رساله بر می‌آید، بایستی که رساله مزبور دارای چهل مجلس باشد، در حالیکه در چاپ مزبور رساله مورد نظر متضمن «پنججاه و نه» مجلس می‌باشد. اگر مجالس درسی مدارس قدیم را مد نظر بگیریم، و یا ملفوظات بزرگان عرفان را مورد تأمل قرار بدهیم، خواهیم دید که موضوعاتی که خطیب و گوینده مجالس در مجلسی خاص پیش می‌کنند، از يك دست و از يك قبیله‌اند. در چهل مجلس نیز این تجانس و تناسب کاملاً مشهود است. صرف نظر از یکی دو مورد، هر يك از مجالس مشتمل بر عقایدی است خاص و بهم بافته و دارای نظم معنائی دقیق. حالانکه در نسخه چاپی چهل مجلس این ارتباط و نظم معنائی مورد نظر مصحح نبوده، و در نتیجه مطالبی از يك مجلس اناخته شده و به مجلس مابعد چسبانیده شده، و بافت معنائی رساله مزبور بهم پراکنده شده است. مثلاً دو مجلس هشتم و نهم (ص ۲۷ - ۳۰ چاپی) در جمیع نسخه‌ها يك مجلس است نه دو مجلس. و از نظر گاه موضوعی هم بهتر آنست که يك مجلس باشد. نیز مجلس دوازدهم تا شانزدهم که در چاپ فاضل محترم پنج مجلس بشمار رفته است، در نسخه‌ها متضمن يك مجلس - مجلس بیست و پنجم - می‌باشد که البته چهار مجلس - مجلسهای سیزدهم تا شانزدهم - در باب ولایت و نبوت و کیفیت تفضیل نعمت در ولایت و تأویل حروفی خاتم نبی و خاتم ولی می‌باشد، و بدون شك نمی‌توان آن را چند مجلس به حساب آورد.

نیز در نسخه چاپی مجلسهای هفدهم تا بیستم، چهار مجلس نموده شده، در حالیکه در نسخه‌ها و نسخه مصححه ما يك مجلس نموده شده است، و با چنین احصایی نسخه‌های دیگر دارای چهل مجلس و مطابق و مناسب با نام این رساله می‌باشد، در حالیکه نسخه چاپی دارای پنججاه و نه مجلس است، و آقای رفیع در

مقدمه خود (ص ۷) در این مورد نوشته اند که: «با توجه به مطالب متن کتاب متأسفانه تقسیم بندی آن به چهل مجلس ممکن نگردید.»

در پایان نسخه چاپی بقدر پنج صفحه رساله ای مندرج است که مشتمل بر نصایح پیامبر اکرم به علی (ع) می باشد. این رساله نه از تألیفات علاءالدوله است و نه از امالی او؛ بلکه بخشی از رساله ایست معروف به «وصایا» از تألیفات عبدالخالق غجدوانی از مشایخ نامبردار سده ششم هجری که باهتمام نگارنده چاپ شده است.^۱ گذشته از اینها، مصحح گاهگاهی تصحیحاتی کرده است نادرست، بطوریکه هیأت نسخه را نادرست نموده است. مثلاً در صفحه ۱۱۳ «شیخ احمد جوزجانی» ضبط کرده و ضبط اصل نسخه را که «جوربانی» بوده به قسمت نسخه بدلها برده است. این شیخ احمد جوربانی یا گورپانی از مشایخ معروف سده هفتم و از اصحاب رضی الدین علی بن ابی طالب است که دلیل تازه آوریهای وی در باب ذکر، صوفیه به او لقب «سلطان الذاکرین» داده اند. نیز احوال و اقوال و اذکار وی در نفحات الانس، صفحه ۴۳۸، و روضات الجنان ج ۲، ۵۹۱ و طرائق الحقائق (ج ۳ ص ۷۰) آمده است. نیز در صفحه ۱۱۵ نسخه چاپی «رجزجان» آمده است، که آن نیز «جوربان» یا «گورپان» است، و آن دیهیی بوده از زبان اسیران، و یاقوت حموی نام آن ده را به صورت «گورزان» ضبط کرده است.^۲

در صفحه ۱۴۴ بیتی آمده است فارسی که بسیار آهنگین می نماید، و مصراع دوم آن مثل سایر شده. مصحح محترم بیت مزبور را بعرضت در میان عبارات دیگر مجلس پنجاه و هشتم آورده، و آن بیت اینست:

نکوبیین باش اگر عقلست بجایست

و گری عیب می جوئی، بجایست^۳

در صفحه ۸۳ می خوانیم: «بعد از آن به چند گاه شیخ مجدالدین بیامد و مرید شد، و مردی بس لطیف بود و آنکه می گویند نامرد بوده است، خلاف است، مرد تمام بود، اما صورت بس لطیف داشت.» کلمه «نامرد» در اینجا هیچ مناسبتی ندارد. زیرا همه تذکره نگاران در شرح حال مجدالدین بغدادی به جمال و زیبایی صورت او

(۱) ر.ک: و صایای غجدوانی، ضمیمه اوصاف الاشراف، صفحات ۲۲۳ - ۲۴۹.

(۲) معجم البلدان ج ۴ ص ۴۸۹.

(۳) ر.ک: امثال و حکم ۴۸۸.

اشاره کرده‌اند، و بعضی نسبت‌های ناخوش، نیز به او داده‌اند^۱. و نیز می‌دانیم که یکی از معانی «امرد» بی‌موی است، کسی که در صورتش موی نرسته باشد. (لغت‌نامه) و هم «مرد تمام» در عبارات مزبور به معنای شخص بالغ و رسیده است. بنابراین کلمه «امرد» بجای «نامرد» که در دیگر نسخ چهل مجلس نیز آمده است، مناسب‌تر می‌نشیند.

در صفحه ۱۰۲ می‌خوانیم: «و مرا در اوّل درویشی این واقع شد که املاک بسیار خریده بودم، بوجهی که در آن شبهه بود ۷۰۰ و دیگر نقد بسیار بود که از ارغون به من رسیده بود و مدتی در گفت و گوی بودم که وجه احسن کدام است. علما و عقلاء این [و آن] اتفاق کردند که آن اموال با ارغون نمی‌شاید در کردن.» اوّلأ مصحح «عقلاء دین» را خواند و ثانیاً بر اثر بدخوانی مزبور «و» افزوده، و ثالثاً به معنای «در کردن» توبیه نکرده است. «در کردن» را در کتب لغت به معنای بیرون کردن و گنج‌آیدن، کم کردن، ضبط کردن و موضوع کردن آورده‌اند. در حالیکه مقصود از علاء الدوله و فتوای علماء دین اینست که اموال و وجوه نباید به ارغون واپس داده شود. بنابراین «در کردن» درست است، نه «در کردن».

در صفحه ۱۳۴ می‌خوانیم، «هیچ کس را پیش از بلوغ یا پیش از مجاهده صوفی می‌گوید؟» در اصل فعل به صیغه جمع یعنی «می‌گویند» بوده، و مصحح «می‌گوید» ضبط کرده، و صورت جمع را به صورتی منتقل کرده است. در حالیکه می‌دانیم که در نشر پیشینه فارسی معمول بوده که برای «هیچ کس» هم فعل جمع و هم فعل مفرد می‌آورده‌اند^۲.

در صفحه ۲۱ مصحح «پادشا» را بصورت «پادشاه» تصحیح کرده است! در حالیکه می‌دانیم هر دو تلفظ در میان فارسی زبانان رایج بوده، و ریشه فارسی نیز هر دو تلفظ کلمه مزبور آمده، و حتی ضبط لغت نویسان دقیق معاصر نیز بصورت‌های «پادشا» و «پادشاه» می‌باشد^۳.

همچنان مصحح بدخوانیهایی داشته است، بحثی که در بعضی موارد عبارات رساله مورد بحث مطلقاً مفهوم نیست. نگارنده ذیلاً به چند نمونه فاحش آن اشاره می‌کند.

(۱) رك: روضات الجنان ج ۲ ص ۵۹۴.

(۲) رك: سبك شناسی ج ۱ ص، تفسير قرآن مجيد ج ۱ ص ۸۴-۸۵.

(۳) رك: فرهنگ فارسی، ذیل کلمه مزبور.